

# چرخه‌ی خیزش/ سرکوب



## حتمیت تغییر انقلابی را بطنه‌ی جنسیت به سبک ایرانی

### مهران زنگنه

**مقدمه:** یک بار دیگر موج اعتراضات در سراسر ایران نشان می‌دهد که در حکومت‌های استبدادی نارضایتی مردم در اثر یک جرقه (یک اتفاق) شکل اعتراضی علنی و گسترده به خود می‌گیرند. چرخه‌ای تکراری شروع می‌شود: اعتراض/سرکوب ... اعتراض! مسئله اما خروج از چرخه و تبدیل شدن آن به اعتراض/سرکوب/اعتراض-سرنگونی است. باید پرسید چرا این اعتراضات تاکنون به ثمر نرسیده‌اند و رژیم اسلامی استبدادی تا کنون سرنگون نشده است؟ آیا این بار رژیم سرنگون می‌شود؟

معمولا در تحلیل‌ها شتابزده (که بیشتر تبلیغاتند) با برآمد یک موج اعتراضاتی مسئله‌ی سرنگونی «تمام شده» ارزیابی می‌شود؛ چنین وانمود می‌شود که گویا دیگر مانعی «جدی» در مقابل سرنگونی وجود ندارد. برای مثال در ۱۹۹۹ حکمت در گفتگو با خبرنگار اسرائیلی وضعیت را مشابه وضعیت در زمانی دیده است که شاه گفت «صدای شما را شنیدم.» (سخنرانی، آبان ۱۳۵۷ درست چند ماه قبل از سرنگونی

رژیم نئوکلونیال!) از سال ۱۹۹۹ تا کنون حدود ۲۳ سال گذشته است. با این گفته حکمت به تقویم‌های موجود مثل تقویم رجوی و غیره، یک تقویم و به لطیفه‌های ایرانی یک لطیفه افزود. وقتی کسی از سرنگونی و زمان آن حرف می‌زند، پرسیده می‌شود، با کدام تقویم: تقویم رجوی یا حکمت؟ چنین تقویم‌هایی مبین عدم فهم مبارزات اجتماعی-طبقاتی و منطق روند و جایگزینی تخیلات به جای واقعیت هستند. جا به جایی واقعیت و تخیل امر عمومی است و همه‌ی جریان‌ها از راست افراطی گرفته تا چپ افراطی را در برمی‌گیرد. در زیر اما با □□□□□□ کردن از توضیح بنیادها و تاملات نظری به طور ساده به سؤال پرداخته می‌شود، بدون اینکه تقویم جدیدی تولید شود.

**علت چرخه و عدم سرنگونی: سرکوب را می‌توان «طبیعی»** ارزیابی کرد و در جواب سؤال فوق باید گفت □□□□ □□ □□□□ علت عدم سرنگونی را نباید در سرکوب جستجو نمود! رژیم‌های استبدادی همواره به اشکال مختلف و به درجات مختلف به شکل قهرآمیز سرکوب می‌کنند و علیرغم آن همچون رژیم نئوکلونیال پهلوی سرنگون شده و می‌شوند. نه قهر و سرکوب فی‌نفسه بلکه فقط میزان همبستگی لایه‌ی حاکم در کاربرد قهر، میزان و شکل قهر را باید مورد تجزیه تحلیل قرار داد و از آن نتایج لازم را برای تحلیل وضعیت و پاسخ به سؤال گرفت.

برای پاسخ به سؤال فوق باید دو نیروی شرکت کننده در روند را مورد توجه قرار داد: نیروی بالائی‌ها (طبقه‌ی حاکم) و پایینی‌ها، نیروهایی که سرنگون می‌کنند. سرنگونی محصول تقابل و تعامل دو نیروست.

جریان حاکم بر رژیم (نیروی عمدتاً موثر طبقه‌ی حاکم) در یک نکته وحدت دارد: سرکوب اعتراضات! علیرغم این وحدت، نباید عناصر فعلاً حاشیه‌ای (بگویی برخی اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژادی‌ها) را دست کم گرفت که امروز از میزان و نحوه‌ی سرکوب گله می‌کنند، حتی اگر با این استراتژی که سهم بیشتری در انتخابات(های) آتی و در اداره‌ی جامعه داشته باشند. در مجلس نیز حتی برخی از نمایندگان عوام‌فریب جریان حاکم نیز از جمع کردن گشت ارشاد حرف زده‌اند. باید در نظر داشت، که تمام جریان‌ها در مواضع بنیادی یکسانند. خاتمی و موسوی در «اولین» سرکوب‌های گسترده در تاریخ جمهوری اسلامی (قتل عام ۶۰-۶۱ و ۶۷) در راس دستگاه‌های اجرائی نیز حضور داشته‌اند. گشت ارشاد نیز بر اساس مصوبه‌ای بوده که در آخرین روزهای فعالیت دولت/کابینه‌ی خاتمی در شورای عالی انقلاب فرهنگی

به تصویب رسید و اوایل روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد اجرایی شد. این گله‌ها را فقط باید به عنوان نشانه‌ی وجود درگیری‌های پشت پرده بر سر رابط‌های قدرت-سلطه دید که با تعمیق بحران می‌توانند منجر به از دست رفتن وحدت در بالا بشود. از آنچه در رسانه‌های مختلف رژیم ایران و در غرب منتشر می‌شود می‌توان نتیجه گرفت: بالائی‌ها (نیروهای موثر در رژیم) «کما فی‌السابق» قادرند وضع را اداره بکنند و به حکومت‌شان ادامه بدهند. وحدت بین نیروی‌های موثر فعلی در بالا یک توهم یا واقعیت است؟ این امر در این «کما فی‌السابق» یک امر واقعی است. مسئله اما امکان دوام وحدت است. این امکان تابعی از مبارزات و توده‌ای شدن آنان است. باید مبارزات اوج بیشتری بگیرند و ابعاد آنان تغییر بکنند، تا اگر شکافی بین بالائی‌ها وجود دارد، که وجود دارد، قابل روئیت بشود. شکاف‌های فعلی موجود در رژیم (و در طبقه‌ی حاکم بویژه در نیروهای موثر) هنوز به هم نپیوسته و در یکدیگر ذوب و به بحران حکومتی تبدیل نشده‌اند، اما هر یک در اثر مبارزات مردمی می‌تواند مقدمه‌ی ذوب شکاف‌ها در یکدیگر و چنین بحرانی بشوند. این شکاف‌ها که در زیر به طور مختصر به دو مورد از آنان پرداخته خواهد شد، عبارتند از:

۱) اختلاف بر سر سیاست عمومی کار برد قهر و میزان کاربرد آن در حل مسائل اجتماعی (علیرغم تظاهر به وحدت به طور کلی و وجود عملی آن در این لحظه بین نیروهای موثر) ۲) اختلاف بر سر جانشینی خامن‌ای ۳) اختلاف بر سر جایگاه سپاه در سیستم و منجمله در تعیین رهبر/لیدر/خلیفه یا امام ۴) اختلاف بر سیاست بین‌المللی (در طبقه در سطح ملی و بین‌المللی) بویژه الف) در مورد برجام و عراق ب) جهت‌گیری استراتژیک به سمت روسیه/چین تحت عنوان نگرش به شرق یا بازگشت به دامن غرب و از همه مهمتر ۵) نحوه‌ی تنظیم و سازماندهی فساد و استثمار (در کل طبقه ملی/بین‌المللی) یا میزان و چگونگی لیبرالی کردن اقتصاد (که بویژه در روند خصوصی سازی و غارت اموال عمومی در این روند بازتاب می‌یابد).

**در مورد گرایش به سرکوب در نیروی موثر:** وضع بین بالائی‌ها (نیروهای موثر) را خود خامن‌ای ترسیم کرده است. روزنامه‌ی کیهان سخنگوی غیر رسمی خامن‌ای نگران شکاف در بین بالائی و در صفوف حکومتی است و با استناد به خامن‌ای و به زبان الکن ایدئولوژیک با اشاره به جنگ صفین در مورد شکاف موجود نوشته است. «سنن مردگان بر زندگان سنگینی می‌کند.» بازیگران از

منظر نیروی‌های حاکم فعلی ماسک‌های مردگان را بر چهره زده‌اند. خامنه‌ای که در بازی فعلی ماسک علی بن ابی طالب را بر چهره زده است، مردم را همچون معاویه می‌داند که بیعت نمی‌کنند و مشتبهین در جنگ صفین که تمایلی به جنگ ندارند یا در شرایط فعلی میل به سرکوب مردم ندارند یا مخالف آن هستند. خامنه‌ای در گفتارش از مشتبهین می‌خواهد در سیاست سرکوب از خط حاکم پیروی کنند. در متن مورد نظر در پایان از خامنه‌ای می‌آید: «وقتی عنصر سیاسی آمریکایی این قضایا را به دیوار برلین تشبیه می‌کند باید بفهمید قضیه چیست و اگر نفهمیدید حالا بفهمید و صریحاً موضع‌گیری کنید.» (کیهان سه‌شنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۱) خامنه‌ای در واقع بی آنکه بخواهد در واقع به شکاف پشت پرده در کل طبقه و به طور خاص جریان‌ات حاکم اشاره می‌کند و بدین ترتیب آن را به رسمیت می‌شناسد. مشتبهین اولین نشانه‌ی لرزان بودن وحدت در بین بالائی‌های هستند.

**اختلافات بین‌المللی:** اختلاف ایران با آمریکا در برجام اگر چه عمدتاً بر سر وجود آمدن یک مکانیسم برای تضمین قرارداد (بویژه در تبلیغات رژیم) تجلی یافته است، از منظر رژیم در واقع بر سر دخالت‌های غرب در ایران برای «تعویض رژیم» است. نباید شکست جناح حاکم را در عدم امکان قبولاندن سیستم تضمین برجام به غرب بلکه در قبولاندن عدم دخالت غرب در ایران دید. فقط احمق‌ها گمان می‌کنند، می‌توانند از هژمون-امپریالیست‌ها تضمین بگیرند. آنها حتی به قول‌هایی که به گورباچف ساده‌لوح دادند، پابند نماندند. غرب به نظر می‌رسد با توجه به جنگ اوکراین و فشار بر قیمت انرژی در جهان موضع محکمی در مقابل ایران نداشته، در پرتو تغییر در «تموجات دوره‌ای» در سطح بین‌المللی پس از جنگ اوکراین گرایش به حل اختلافات با ایران منجمله در مورد عراق داشته است، حداقل برای دوره‌ای که جنگ اوکراین در جریان است. «ایران از آزادسازی بخشی از پول‌های مسدود شده در 'آینده نزدیک' خبر داد.» (بی.بی.سی. و آزادی/مرخصی نمازی‌ها را می‌بایست به عنوان نشانه‌های آن تلقی کرد. آیا تضمین لفظی به رژیم حاکم داده شده است؟ کسی جز غربی‌ها و ایرانی‌ها در رده‌های بالا به سؤال نمی‌توانند جواب قطعی بدهد. شواهد اما نشان می‌دهند که احتمال نتایج مثبت به نفع رژیم جمهوری اسلامی در مذاکرات موجود بود و امروز دوباره امکان از دست رفتن آنان وجود دارد. صرفنظر از مسائل داخلی در کشورهای غربی (منجمله انتخابات مجلس در آمریکا) کند شدن و وقفه در مذاکرات را می‌توان منجمله ناشی از اثرات بین‌المللی اعتراضات مردمی تلقی کرد. به ویژه موضع اتحادیه‌ی

اروپا که خواهان حل مشکلات بوده و بازگشت به برجام بوده قدری تغییر کرده است. غربی‌ها مردد و منتظر نتیجه‌ی اعتراضات و گسترش آنان هستند، چرا که «برجام» «برجام» در حمایت از جریان‌های طرفدار غرب در ایران شکافی بین آمریکا و اروپا وجود ندارد، اما وضع بین‌المللی در گذشته منجر به اوج و حضيض در آن شده است. با قطعیت می‌توان گفت: اعتراضات به کاهش دامنه موفقیت رژیم و در عین حال به شکاف بین نیروهای حاکم منجر می‌شود. طرفداران غرب در رژیم دوباره جان می‌گیرند. از آن مهمتر، شکاف بین جریان «رادیکالی» که مذاکرات مستقیم با آمریکا را نمی‌پذیرد، خواهان مقاومت در مقابل تحریم و غیره است و جریان حاکم فعلی که تازگی لقب معتدل گرفته و «رنالیست» شده است، جدی است. این شکاف همان شکافی است که بر سر ابقاء/برچیده شدن گشت ارشاد بین بالائرها در جریان است، این درست باز همان شکافی است که پیشتر بین موافقین و مخالفین شرکت زنان در مجامع ورزشی بوده است. قابل پیش‌بینی است که مسئله گشت ارشاد نیز مانند شرکت زنان در مجامع ورزشی به طور تدریجی حل بشود و گشت ارشاد، اگر اتفاق ویژه‌ای نیافتد یا این اعتراضات به سرنگونی منجر نشوند، برچیده یا حداقل نامرئی بشود.

**نتایج حداقل اعتراضات و امکان تحقق حداکثر:** در پی انقلابات و جنبش‌های شکست خورده در سطح جهان دیده شده است که همواره بخشی از خواست‌های انقلابیون برای جلوگیری از تکرار انقلاب توسط خود ضد انقلاب اجرا می‌شوند. (مثال‌های آن را در مارکس/انگلس ارائه کرده‌اند. دست‌آورد جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در غرب در حوزه‌ی رابط‌های جنسیت، آزادی‌های مدنی و تعلیم و تربیت و غیره را می‌توان به مثال‌های نامبردگان افزود.) اگرچه جنبش انقلابی در ایران از خواست برچیده شدن گشت ارشاد فراتر رفته است، اما اگر حتی این جنبش به سرنگونی نیانجامد، و به این معنا در این دور شکست بخورد، نمی‌توان نتایج آن را ندیده گرفت. نتایج به قسمی هستند که می‌توان این جنبش را همانند جنبش ۱۹۶۸ در غرب به سبک ایرانی دانست و بدین اعتبار تغییر در رابط‌های قدرت-سلطه‌ی جنسیت حتمی تلقی کرد و از آن در تاریخ ایران به عنوان یک انقلاب کوچک در این حوزه نام برد. مهمترین اثر فرهنگی و عمومی آن پذیرش و به رسمیت شناختن امر خصوصی در جامعه است که در رژیم‌ها و ایدئولوژی‌های توتالیتر با ازاله‌ی مرز بین خصوصی/عمومی به امر خصوصی به عنوان امر عمومی برخورد می‌شود. طبعاً در این روند «شیوه تولید مثل» (مارکس/انگلس) زیر و رو، نخواهد شد، اگر این

اعتراضات در چارچوب روابط و مناسبات اجتماعی موجود بماند.

با جمع شدن/نامرئی شدن نهائی گشت ارشاد، اما کارکردهای دولت، در وجه اصلی آن در پیرامون‌های سیستم بین‌المللی دست نخورده باقی می‌مانند. گفته‌ی مشهور لنین که در آن «بالائی‌ها نتوانند» به عنوان یکی از شروط وضعیت انقلابی مطرح شده است، صحت دارد، اما مسئله این است، که ناتوانی/توانائی بالائی‌ها را نباید امری ایستا در نظر گرفت. فقط در این لحظه (و باید بر «در این لحظه» تاکید کرد) باید گفت بالائی‌ها می‌توانند حکومت بکنند. (توانائی‌ها در گذشته بوده است). این توانائی امری فینفسه یا به معنای همبستگی ابدی ذاتی/درونی و توانائی خودبخودی آنان نیست، بلکه تابعی است از سطح و شکل اعتراضات که یکی از فاکتورهای تعیین کننده در تعمیق شکاف‌های فوق‌الذکر و از دست رفتن استحکام وحدت در بالاست. می‌توان بر اساس شرایط مشخص در این لحظه رابطه‌ی عکس بین توانائی بالائی‌ها و گسترش و توده‌ای شدن جنبش اعتراضی برقرار کرد.

**شکاف در پایین:** سؤال اولیه ما، چرا چرخه‌ی اعتراض/سرکوب شکسته نمی‌شود، وابسته به چند سؤال دیگر منجمله به سئوالات زیر است. آیا اعتراضات بدون سازماندهی متمرکز می‌توانند به سرنگونی رژیم منجر بشوند؟ وضعیت نیروها در پایین چگونه است؟

در این جا دوباره بحث قدیمی در مورد رابطه‌ی جنبش خودبخودی و سازماندهی مطرح می‌شود. علیرغم اهمیت آموزشی موضوع، تکرار آن در اینجا بی مورد است. امروز با تکنولوژی‌های جدید بر خلاف تموجات دوره‌ای در دوران بحث مذکور بر وزن خودبخودی در جنبش‌های انقلابی افزوده شده است. شرایط همه را وادار کرده است خود را با روندهای نسبتاً خودبخودی (که شبکه‌های اجتماعی نقش ویژه‌ای در آن دارند) وفق بدهند. یکی از مختصات جنبش‌های اجتماعی امروزی سازمانیابی و در اغلب مواقع موقت و حداقلی است که در این جنبش‌های عمدتاً خودبخودی از مجرای شبکه‌های اجتماعی و وسائل ارتباط جمعی تولید می‌شود.

در رژیم‌های استبدادی غیر غربی (مثل ایران) شبکه‌های عمدتاً تحت سلطه‌ی غرب عامل تکنیک‌های گشته‌اند که از مجرای آنان نه فقط نیروهای انقلابی بلکه ارتجاع بورژواامپریالیستی (بویژه از طریق دستکاری سازمانیافته و خودکار اطلاعات) نیز امکان سازماندهی

نیروها، جهت‌دادن به مبارزات و تعیین شعارها را یافته‌اند و موجب شکاف بین پایینی‌ها گشته‌اند. **باید** **میدان** **مبارزات** **و** **تعیین شعارها** **را** **یافته‌اند** **و** **موجب** **شکاف** **بین** **پایینی‌ها** **گشته‌اند**. (پایینی نخواهند) در صورت‌بندی لنین متضمن تکاتف قدرت در پایین است که این نیروها مانع آنند.)

نخواستن پائینی‌ها، (شرط دوم لنین برای انقلاب) را نباید با نتایج یک نظر سنجی اشتباه کرد. بر حسب یک نظر سنجی که یکی از نشریات رژیم (عصر ایران) انجام داده ۹۳ درصد از مردم گشت ارشاد را نمی‌خواهند. مسئله این است که آیا این ۹۳ درصد برای برچیده شدن گشت به خیابان می‌آیند؟ باید گفته‌ی لنین را دقیق کرد و گفت «پایینی‌ها نخواهند» باید در شکل عملی، در اعتراض خیابانی به نمایش در آید. فقط این شکل از «پایینی‌ها نخواهند» با تامین وحدت میدان‌ها با خواست «آزادی و عدالت» فقط موجب شکاف روزافزون در بالا خواهند شد.

روندهای مبارزاتی در جامعه به باز شدن میدان‌های مبارزاتی متفاوت منجر می‌شوند. هر میدان محصول یک تضاد/اختلاف اجتماعی است که در یک مشکل متبلور شده و برای حل آن مشکل میدان شکل می‌گیرد. آزادی زنان، کمی حقوق معلمان، عقب ماندگی حقوق کارگران، حمله به سطح معیشت آنان، مبارزه‌ی کارگران با خصوصی سازی، یا مبارزات اجتماعی بویژه با فساد برای مثال در پی فروپاشی ساختمان ۱۱ طبقه در آبادان و غیره، در ابتدا ظاهراً ربطی به یکدیگر ندارند.

از هیچ یک از آنان فی‌نفسه نه سرنگونی نتیجه می‌شود و نه نیروی موثری که در آن میدان فعال است بر اساس فقط مطالبه‌ی آن میدان، قادر است میدان‌ها را یکی و به نیروی رهبری کننده در تمام میدان‌ها بدل بشود. از منظر هر نیرو یک سلسله‌مراتب بین میادین برقرار است. این سلسله‌مراتب نه فقط تابع خواست و اراده‌ی نیروهای اجتماعی درگیر است، بلکه نیروهای سیاسی که از دور یا نزدیک در روند شرکت دارند، نیز در شکلگیری این سلسله‌مراتب شرکت دارند. در حالیکه در میان لایه‌های مختلف فرودستان مسئله‌ی آگاهی و شکلگیری اراده‌ی جمعی مطرح و تعیین کننده است، در میان جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی بیش از هر چیز رابطه‌ی قدرت در درون و بین آنان تعیین کننده است و مسئله تسلط بر کل جنبش برای هر یک مطرح است.

بر خلاف ما فرودستان، مسئله‌ی ضد انقلاب مغلوب یا اپوزیسیون ضدانقلابی (نمایندگان طبقه‌ی حاکم جهانی در سطح ملی) ابتدا به

ساکن فقط سلطه بر جنبش است نه سرنگونی فریضه رژیم به طور کلی و تغییر روابط و مناسبات اجتماعی! این جریان‌ها همواره از سازماندهی مردم بر اساس خواست «آزادی و عدالت» پرهیز کرده‌اند و خواسته‌اند جنبش‌های خودبخودی را زائده‌ی خود با نگاه داشتن آنان در چارچوب خواست‌های عمدتاً میدانی-صنعی بر اساس شعارهای مبهم بسازد. بویژه این امر در مورد طبقه‌ی کارگر با خواست سندیکا (با تاکید بر سه جانبه‌گرایی و از منظری رفرمیستی)، تاکید بر عدم سازمانیابی سیاسی این طبقه که ستون فقرات فرودستان را تشکیل می‌دهد، توی چشم می‌زند. بدین ترتیب نیروهای بورژواامپریالیستی مانع وحدت میدانی بر اساس خواست‌های مشخص همه‌ی میدان‌ها بویژه نادیده گرفتن خواست عدالت اجتماعی و صوری کردن خواست آزادی هستند. این یک وجه از مسئله است. این جریان‌ها اما در ایران و در کشورهای دیگر (سوریه، لیبی، و بویژه در پیرامون‌های سابق روسیه در بلوک شرق مثل اوکراین) نشان داده‌اند که صرفنظر از سازماندهی کودتا و جنگ، یکی از مجاری کسب قدرتشان سوءاستفاده از جنبش‌های مردمی نیز می‌تواند باشد. تناقض در این است از یک سو این جریان‌ها ارتجاعی بدون جنبش‌های مردمی و تبدیل آنان به گوشت دم توپ قادر به «تعویض رژیم» نیستند، و از سوی دیگر نمی‌خواهند اراده‌ی سیاسی جمعی مردمی سازماندهی بشود. تلاش این نیروها در جهت حل تناقض با اتکا به وسائل ارتباطات جمعی و شبکه‌های اجتماعی و از مجرای موج‌سواری صورت می‌گیرد. با ورود فرودستان به خیابان و شکلگیری جنبش‌های اعتراضی خودبخودی کار واقعی اینان شروع می‌شود. استراتژی آنان بسیار ساده اما کارآ است. بنیادهای این استراتژی عبارتند از: (۱) با تبعیض بین جنبش‌های خودبخودی و حمایت نسبی و  از جنبش‌های خودبخودی خاص در میدانی مربوطه بر اساس سلسله مراتب متناسب با استراتژی «تعویض رژیم». (۲) از ورود خواست‌های تک تک این جنبش‌ها به یک برنامه‌ی عمومی/ملی ممانعت به عمل می‌آورند. (برای مثال جز از سندیکای مستقل از احزاب سیاسی (در چارچوب ایدئولوژی سه‌جانبه‌گرایی) از مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر ابداً حمایت نمی‌شود.) (۳) تلاش می‌کنند رهبران واقعی میدانی (با خواست‌های اصیل) را کنار بزنند، با چهره‌سازی، رهبران/لیدرهای طرفدار خود از طریق وسائل اجتماعی غربی و شبکه‌های اجتماعی (مثل جان لا در چین، نوالنی در روسیه، در ایران کاندید بسیار است) منجمله با جعل اخبار و طرح شعارهای ارتجاعی به جای رهبران اصیل بنشانند. در این راستا آنان از این گفته‌ی چرچیل پیروی می‌کنند: وقتی «اسب»ها را به «میدان مسابقه» راه نمی‌دهند، هر «خر»ی می‌تواند «پیروز» مسابقه باشد! اگر در گفته‌ی



چرچیل از تشبیه انسان به حیوان تشبیه صرفنظر نکنیم، می‌توان گفت نیروی‌های بین‌المللی با جلوگیری از رهبران اصیل جنبش خودبخودی، می‌خواهند «خر»‌های خود را به پیروزی برسانند یا همچون چین و روسیه «خر»‌های تاکنون موفق خود را در قدرت حفظ نکنند. (۴) دولت در تبعید یا شورای گذار از بالا بدون رجوع به خواست و رای مردم تشکیل بدهند.

در واقع با کنار زدن رهبران میدانی جنبش خودبخودی کار تمام است. در این صورت تقلیل خواست‌های توده‌ها و تراکاشت دولت در تبعید (در حالت ایده‌آل یک حکومت نئوکلونیا) در پی تعویض رژیم بدون رای و خواست مردم (همچون در عراق پس از اشغال و اوکراین ۲۰۱۴) امری ساده است. برای پیشبرد این استراتژی مدت‌هاست سگ‌های هارشان مشغول پارس در شبکه‌های اجتماعی و ب‌ت‌هایشان bot فعال هستند. مسئله بستگی به ما دارد: اگر «خَم» نشویم، کسی نمی‌تواند «سوار»مان بشود!

در مقابل مسئله به این شکل مطرح است. انسان‌ها انقلاب برای انقلاب نمی‌کنند، سرنگونی به خاطر سرنگونی نیست. انسان‌ها به خاطر حل مسائل اجتماعی و تحقق آزادی و عدالت انقلاب می‌کنند، زمانیکه با وسائل دیگر (بگوئیم به طور صلح‌آمیز یا بدون سرنگونی) قابل حل نیستند. برای این امر مسئله پیوند صریح همه‌ی میدان‌ها و تکاثف قدرت بر اساس خواست‌های واضح فرودستان و سرنگونی با برنامه‌ای است که از خواست‌های همه‌ی میدان‌های مبارزاتی ناشی می‌شود. (پایینی‌ها نخواهند به این معنا مورد نظر لنین است)

خلاصه بکنیم، صرفنظر از وضع بالائی‌ها، شرط دیگر سرنگونی: بر خلاف بدیل ضدانقلاب مغلوب یعنی خدشه به حاکمیت ملی و تراکاشت یک دولت از بالا، از خارج، شرط عبارت است از: شکلگیری یک میدان از طریق وحدت تمام میادین خاص و ورود خواست‌های مطروحه در تک تک این میدان‌ها به یک برنامه‌ی ملی و تبدیل هر انسان مبارزی به مبارز عام برای «آزادی و عدالت». شرط اتحاد میدان‌ها پیوند □□□□□□□□ بین دو خواست آزادی و عدالت و شکلگیری مبارز عام است. این مبارز عام نه فقط برای آزادی بلکه برای عدالت و بالعکس نه فقط برای عدالت بلکه برای آزادی مبارزه می‌کند. مبارز عام سلول «دموکراسی کار» به عنوان محل تلاقی آزادی و عدالت است. از سوئی آزادی در «دموکراسی کار» شامل آزادی‌های سیاسی، مدنی و فرهنگی و غیره است، از سوی دیگر در وجه اقتصادی، «دموکراسی کار» به معنای سیستم عادلانه‌ی بر مبنای مشارکت همگانی سیاسی است که هر

فرد در آن قادر به دفاع از حصه‌ای است که بواسطه‌ی ایرانی بودنش در ثروت طبیعی ایران به طور خودبخودی دارد و بواسطه‌ی کارش در روند تولید و باز تولید ثروت و یا به طور کلی در روند تولید و باز تولید حیات اجتماعی باید کسب کند. منازعه در وجه اقتصادی بین بورژواامپریالیست‌های غالب و مغلوب بر سر این چگونگی تقسیم این حصه بین خودشان است که در این رژیم و رژیم پهلوی پیش از آن، در پرتو فساد سازمان یافته از مردم گرفته شده است. به لحاظ سیاسی/حقوقی در «دموکراسی کار» که از محل اتحاد تمام میادین نتیجه می‌شود: «قانون مردمندا!»

یکی از چشم اندازهای جنبش فعلی که در وجه اصلی در میدان رفع سلطه‌ی جنسی در این لحظه جریان دارد این است که زنان قانون در این میدان هستند و نه امام که همچون شاهان ادعا می‌کند قانون منم. در این جنبش روشن شده است، بخش اعظم انسان<sup>3</sup>(ها) و امروز در وجه غالب زنان از خود پرسیده‌اند و یا در این حرکت از خود می‌پرسند: می‌خواهم حکومت بکنم؟ می‌توانم حکومت بکنم؟ می‌خواهم قانونگذار باشم؟ و جواب مثبت به سئوالات داده و می‌دهند. در چنین جنبشی مشکل بتوان سازماندهندگان کثیر میدانی که از دل جنبش خودبخودی بیرون می‌آیند را به سبک به اصطلاح انقلابات رنگی عوض کرد و مانع تحقق برنامه‌ی ملی ناشی از خواسته‌های اصیل میدانی شد.

اگر در سال ۱۹۶۸ در اروپا انقلاب کوچک ماند، دلیلش عدم وحدت میدان‌های مبارزه‌ی اجتماعی-طبقاتی بواسطه‌ی دخالت فرمیست‌ها (برای مثال در فرانسه) در روند آن جنبش و عدم شکاف لازم در میان بالائی‌ها بود. در ایران نیز، اگر این روند به سرانجام نرسیده است، باید یکی از علل آن را دخالت نیروهای بورژواامپریالیستی و فرمیست در روند دانست که مانع وحدت بر مبنای آزادی و عدالت بین میادین مبارزات اجتماعی هستند.

می‌توان پیش‌بینی کرد: تحقق بسیاری از خواسته‌های انقلاب کوچک ۱۹۶۸ به سبک ایرانی که در جریان است، حتمیت دارد، مسئله: سرنگونی و انقلاب بزرگ یا «دموکراسی کار» است تا دست‌آوردهای این انقلاب کوچک نیز □□□□ □□□□ □□□□ بشوند. بر اساس گزارش‌های در دسترس، اکنون نگاه‌ها به کردستان و سنندج است؛ به جایی که وحدت میدان‌های مبارزاتی و تبدیل آنان به یک میدان □□ □□ تحقق یافته است. □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□! □□□□□□□□□□! باید از اهالی سنندج بی‌آموزیم! با تبدیل تمام میدان‌ها به یک میدان در سراسر کشور، با برنامه‌ای است که خواسته‌های همه‌ی میدان‌ها بدون استثناء به طور

ارگانیک در آن درج شده باشد، می‌توان و باید از سندج حمایت کرد. باید از کارگران عسلیه بیاموزیم که منجمله برای همبستگی با مبارزات زنان به میدان آمده‌اند و چشمانداز وحدت انقلابی میادین را باز کرده‌اند. باید برای وحدت میدان‌های اجتماعی، برای وحدت آنان بر اساس دو خواست عمومی آزادی و عدالت همچون کارگران عسلیه مبارزه کرد. این چشمانداز را باید در همبستگی خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز دید. اوج بیشتر این جنبش‌ها در هر دور جدید و بویژه در این دور نوید بخش است! امکان سرنگونی در روند کنونی موجود است، به شروط آن باید تحقق بخشید!